

جزوه حقوق مدنی 1 با کیفیت بالا

[برای دانلود جزوه اینجا کلیک کنید](#)

حق عینی متضمن حق تقدم است در صورتی که حق دینی از آن برخوردار نیست. مثلاً تاجری که ورشکسته به تقلب شده است دارای بستانکارانی است یکی از بستانکاران خانه ی تاجر را به عنوان رهن در مقابل وام پرداختی به تاجر در اختیار دارد یعنی بستانکاران دیگر عادی و وی با وثیقه است لذا دارای حق عینی تبعی است حال اگر اموال او را بخواهند بین بستانکاران تقسیم کنند باید اول دین بستانکار با وثیقه پرداخت شود و بعد دین بستانکاران دیگر نسبت به دین داده شود چون بستانکار با وثیقه دارای حق عینی و در نتیجه دارای حق تقدم است که دارندگان حق دیگر واجد آن نیستند.

حال ممکن است این تاجر ورشکسته به تقلب نباشد و اتفاقاً شخصی مالی نزد او به ودیعه گذاشته باشد آیا مال ودیعه جزء اموال تاجر ورشکسته به دیان داده می شود؟ خیر، چون صاحب مال بر آن مال تملک دارد و دارای حق عینی که حق مطلق است می باشد و همگان از جمله طلبکاران باید آن را رعایت کنند

6) حقوق عینی به طور صریح توسط مقنن احصا شده است در حالی که در حقوق دینی متعدد است (با توجه به اصل آزادی قراردادها طرفین قرارداد می توانند هر اسباب ایجاد حق عینی محدود به همان سه تاست و شمارش را قانون معین میکند) نکته:

فرق است میان قصاص و تقاص.

قصاص، یعنی مجازات.

و تقاص یعنی انتقام گرفتن که در فقه جایزه ولی طبق قانون نه.

مثلاً من ماشینی از مدیون قرض میگیرم ولی نمیتوانم آن را بابت دین او به من بردارم بلکه باید از دادگاه الزام مدیون را بخواهم ولی در فقه این کار جایز است و حتی میتوانم وارد حرز شوم و حتی قفل خانه طرف را هم بشکنم و وارد شوم.

اموال مدیونین متعلق حق طلبکار (با وثیقه یا بی وثیقه) است. یعنی: اگر من 100 میلیون تومان بدهی دارم و هم مرتهن دارم (طلبکار با وثیقه) و هم طلبکار ساده. قانون بین این دو فرقی نگذارد. و میگوید که مرتهن (طلبکار با وثیقه) مقدم است بر طلبکار ساده!

در حالی که این خلاف عدالت است که میگوید طلب را بین هم تقسیم کنید در شرایط مساوی....

سؤال: هر گاه ماهیت حقوقی مورد تردید قرار گیرد یا معلوم شود که نهاد ما اختلاطی از حق عینی و دینی است کدامیک مورد قبول است؟

ج) اصل بر دینی بودن (شخصی بودن) حقوق است و احکام ناظر به عینی بودن از قواعد استثنائی است که تنها در باره حقوق عینی مسلم اجرا میشود چرا که: حق دینی نسبت به عینی تکالیف کمتری ایجاد میکند برای افراد (یعنی برای دارندگان حق) و قلمرو آن کوچکتر از قلمرو حقوق عینی است و نفوذش نسبی است. و در موارد حقوق مختلط هم باید دید که چهره کدامیک چیرهتر است که این امر در ادبیات حقوقی ما پاسخ مشخصی هنوز ندارد.

3- حقوق معنوی

حقوقی که به صاحب آن اختیار انتفاع انحصاری از فعالیت و فکر و ابتکار انسان را میدهد.

- حق معنوی ماهیتی مختلط از حقوق مادی و با ارزش و حق غیر مالی و مربوط به شخصیت است.

- حق معنوی رابطه حقوقی بین دارنده حق است و موضوعش که مال هست ولی عین مال نیست.

پس رابطه میان دارنده است و حق.

- حق معنوی در قانون فرانسویهاست و ذوجهین است یعنی هر دو وجه مالی و غیر مالی را دارد.

-ارزشهایی هستند شناخته شده که قابل مبادله با پول هستند ولی نه بر شخص دیگری است و نه بر عینی بلکه موضوع این حق، ارزش ابتکارات و تراوشات ذهنی انسان است.

پس در تقسیم (عینی و دینی) نمیگنجد و گروهی از اموال را تشکیل میدهد که وصف مشترکشان حاصل از ابتکارات انسان بودن است.

مثال حق معنوی:

حق تألیف، حق اختراع، مالکیت صنعتی و تجاری، حق بر علائم تجاری و صنعتی. حق سرقتی (حق بر مشتریان دائم) و نباید در وجود این حقوق معنوی شک کرد و گفت که وجودشان منوط به شناسایی آنها توسط قانون است، چرا که: آفریدگار واقعی این ارزشها اجتماع است و قانون تنها میتواند برای این ارزش ایجاد شده (مال) حکمی وضع کند و توزیعش را منظم و عادلانه کند.

پس قسم سوم حقوق مالی پس از عینی و دینی، حقوق معنوی است. حق معنوی به اعتبار موضوعش به دو گروه تقسیم میشود:

الف) حقوقی که موضوع آن پدیده فکری و ابتکاری است.

ب) حقوق بر مشتری: 1- مشتری تجاری (سرقتی) 2- مشتری خدماتی (حق سردفتران.)

فرق حقوق معنوی با مالکیت: میتوان گفت که آنچه در حقوق معنوی به صاحب آن تعلقمیکرد اوصاف مالکیت را ندارد و تنها به آن شبیه است و ثانیاً در اینجا موضوع و محل استقرارش مادی نیست.

پس مثلاً حق دکتر کاتوزیان بر کتابش (حقوق اموال) حق معنوی است پس خود کتاب عین مال نیست بلکه محل استقرار حق دکتر کاتوزیان است. همانطور که خانه محل استقرار حق مالکیت است.

و مثلاً حق معنوی، حقی است که در برابر همگان قابل استناد و بر شخص معین اعمال میشود و از این جهت شبیه به مالکیت است ولی برخلاف مالکیت در اینجا موضوع و محل استقرار عین مادی و خارجی نیست. همچنین است:

حق سهامداران بر سهامشان در شرکتها که حقی معنوی است. یعنی اگر پدر من سهامدار شرکتی است، پول سهام مال پدر من نیست و مال مال شرکت است و حق ما بر آن نفعی است که میبریم.